

ناصرالدین شاه حسینی

### نامی ناشناخته در ادب فارسی

استاد جلال‌الدین همایی در مستدرکات دیوان حکیم سوزنی سمرقندی  
ذیل کلمه کمسان مرقوم داشته‌اند برای کلمه «کمسان» یا «گمسان» و معنی  
آن که [نوعی از پارچه گران بها] است و از فرهنگها فوت شده است. رجوع شود  
بحواشی این حقیر بر دیوان حکیم عثمان مختاری. اما «سوزن کمسان» که  
در اشعار سوزنی مکرر آمده است آیا از همان «کمسان» مأخوذ است یا  
بمعنی دیگر؟

این نظر استاد همایی بود درباره لغت کمسان در مستدرکات دیوان  
سوزنی سمرقندی.

رتال جامع علوم انسانی

\* \* \*

و اما شواهدی که سوزنی این کلمه را بصورت ترکیب اضافی بکار  
برده است بدینقرار است: نخست در قصیده‌ای که در مدح عین‌الدهاقین  
احمدبن علی سروده و بمطلع ذیل است:

ایا فراق تو دردی که وصل تو درمان

بکوی وصل سرای فراق را دربان

گوید:

بگوی سوزنی از آرزوی خدمت تو  
 نحیف گشت بمانند سوزنِ کمسان<sup>۱</sup>  
 و نیز در قصیده‌ای که در مدح سلطان سروده و بدین مطلع است:  
 مه مشرف و میمون و محترم رمضان  
 به شاه‌برز رجب رشک برد و از شعبان  
 تا آنجا که گوید:

حکیم سوزنیا آن زمانه بر تو گذشت  
 که کوه آهن کندی به سوزنِ کمسان<sup>۲</sup>  
 و در قصیده‌ای که در مدح مسعود بن حسن دارد و بدین مطلع است:  
 به تخت ملک فریدون جلوس شاه جهان  
 به از جلوس فریدون که این ملک به از آن  
 تا که گوید:

به سالک گوهر مدح تو پیر سوزنگر  
 کشیده رشته به سوزنِ کمسان<sup>۳</sup>  
 و در قصیده‌ای که در مدح طمفاج خان گفته و باین مطلع است:  
 ملک سمرقند گوی بود به میدان  
 آمده از هر گروه در خم چوگان  
 تا گوید:  
 کسوت مدح تو پادشاه جوانبخت  
 پیر سخن بخیه زد به سوزنِ کمسان<sup>۴</sup>

\* \* \*

۱- رجوع شود به دیوان جیدی سوزنی طبع ابن حقیر ص ۲۰۶ و ۲۰۸.

۲- ص ۲۱۵ همان دیوان.

۳- ص ۲۲۲ همان دیوان.

و اما در دیوان عثمان مختاری در ضمن قصیده‌ای که شاعر در صفت شمشیر ساخته و به مطلع ذیل است:

پلارك نام یاقوتیست آن الماس در مینا  
به هیجا ز مردین شاخی که باشد میوه مرجانش  
گوید:

ز مینا مهد زرین گل چو خندان روی بنماید  
بپوشد هودج گلبن مظلله‌ی سبز کمسانش<sup>۵</sup>  
استاد در ذیل کلمه «کمسان» مرقوم داشته‌اند:

کمسان یا گمسان: که حرف دومش قطعاً ساکن است و حرف اولش «ک» یا «گ» شاید مفتوح و جمعاً بر وزن «یکسان» و «همسان» باشد. ظاهراً بمعنی نوعی از پارچه ابریشمین از جنس حریر و دیبای سبزرنگ که اغلب مظلله و چتر و سایبان و پرده و روپوش هودجهای ممتاز شاهانه را از آن می‌ساخته‌اند. یا محلی که آنطور پارچه بدان منسوب بوده است. بنظر احتمالی بنده از جمله کلمات معمول قدیم است که ضبط آن از فرهنگها فوت شده است و راقم سطور در تتبع دواوین شعرا مخصوصاً گویندگان قرن ۵-۶ از قبیل همین مختاری و مسعود سعد در چند موضع بدان برخورد و تاکنون ندیده‌ام که احدی متوجه مفهوم و استعمال خاص این کلمه شده و آنرا بمعنی مخصوص که مناسب موارد استعمالش باشد نه بمعنی کمیاب و کم مانند که ترکیبات مشهور «کم + آسان» است، تفسیر و در این باره تحقیقی کرده باشد. و آنچه نگارنده هم نوشتم. عجالةً احتمالی است که از روی موارد کلمه استنباط میشود تا نتیجه تحقیق خوانندگان محقق چه باشد؟

۵- دیوان عثمان مختاری به تصحیح استاد همایی ص ۲۴۷.

۶- ص ۲۴۷ دیوان عثمان مختاری.

و نیز مختاری در بهاریه‌ای که در مدح خواجه ابوالمظفر ابوالفتح سروده و باین مطلع است:

شاخ مرصع شد از جواهر الوان      شیخ تل یاقوت شد ز لاله نعمان  
گوید:

راست چوبشکست گل محفّه مینا      گلبن ازو گشت چون مظلّه کمسان<sup>۷</sup>  
و نیز مسعود سعد سلمان در قصیده‌ای که در مدح محمد بهروز است و به مطلع ذیل است:

خدای عزوجل در ازل نهاد چنان      که جمله از دو محمد بود صلاح جهان  
گوید:

برافکنند بهر کوه دیبّه شستر      بگسترند بهر دشت مفرش کمسان<sup>۸</sup>  
و همچنین در قصیده دیگری که باین مطلع است:

کرد همتای روضه رضوان      ملک سلطان بدولت سلطان  
و در مدح ثقة‌الملك طاهر بن علی است، گوید:

بر همه دشت و کوه فرازونشیب      فرش روم است و حله کمسان<sup>۹</sup>  
و نیز در قصیده‌ای که به مطلع

ثقة‌الملك را خدای جهان      دولتش بهره داد بخت جوان  
است و در مدح ثقة‌الملك طاهر بن علی است، گوید:

شد بیک بار نقش سوزن کرد      هر کجا بود صنعت کمسان  
از پی باغ فرشها آورد      ابر نیسان ز مبرم و کمسان<sup>۱۰</sup>

۷- ص ۳۹۳ دیوان عثمان مختاری .

۸- دیوان مسعود سعد چاپ مرحوم یاسمی ص ۴۰۰ .

۹- ص ۴۵۴ همان دیوان .

۱۰- دیوان مسعود سعد ص ۳۸۳ چاپ رشید یاسمی .

و مرحوم دکتر محمد معین در فرهنگ فارسی خود ذیل این کلمه نوشته‌اند:

کمسان = گمسان نوعی پارچه ابریشمین و دیبای سبزرنگ که اغلب مظله و چتر و سایبان و پرده و روپوش هودجهای ممتاز شاهانه را از آن می‌ساخته‌اند؟

و عین عبارت استاد همایی را از عثمان مختاری نقل نموده‌اند. اما مفهوم حقیقی این لغت:

یاقوت حموی در معجم البلدان ذیل کلمه کمسان مینویسد:

کمسان بالفتح ثم السكون وسین مهمله و آخره نون من قری مرو<sup>۱۱</sup>، واضح میگردد که «کمسان» نام پارچه ابریشمین یا مظله و چتر و سایبان نیست، بلکه نام ناحیه‌ایست از مرو که مردمش به هنرمندی موصوف بوده‌اند و در آن دیار پارچه ابریشمین و ابزارهای فلزی به نیکي بافته و ساخته میشده‌است. و از اینجهت در میان شهرهای خراسان بزرگ شهرتی بسزا داشت و شاعران شیرین سخن و نغزگفتار در سرودهای خویش از آن هنرها یاد کرده و زیبایی طبیعت را به خربل کمسان و نزاری اندام را به سوزن کمسان تشبیه کرده و نیز پایداری و استحکام سوزن آن خطه را ستوده‌اند<sup>۱۲</sup>.

۱۱- معجم البلدان جلد چهارم ص ۴۷۹؛ چاپ بیروت؛ زمستان ۱۳۲۲ هـ.

۱۲- رجوع شود به جلد پنجم معجم البلدان یاقوت ص ۱۱۲-۱۱۶ و حدود العالم با

مقدمه بارتلد و حواشی مینورسکی ص ۲۲۸ چاپ بریتانیا و ترکستان بارتلد ذیل کلمه Merv چاپ بریتانیا.